منوچهرجمالی

پیدایشِ جهان ازیک تخم

با چهارشنبه سوری
غایت زندگی،« سوروشادی » میشود

چهارشنبه سوری
جشنِ پیدایشِ زمان وزندگیِ تازه
از آهنگِ موسیقی وازگرمیِ مهر

«سور»،غایتِ زندگی درگیتی

بادا مبارک **درجهان** ، **سوروعروسیهای ما**
سور وعروسی را خدا ، ببُرید بر بالای ما
زُهره ، قرین شد با قمر، طوطی ، قرین شد با شکر
هرشب، عروسی دگر، از« شاه خوش سیمای ما »
مولوی

« سوروعروسی وشادی » ، جامه ایست که خدا برای وجود ما بریده و دوخته است . به عبارت دیگر، **غایتِ گوهریِ زندگی درگیتی** ،

جشن عروسی انسان ، یا انبازی وآمیزش او ، با طبیعت وانسانها وخدا و معنا وگوهرچیزها درزمانست . این شناخت و مهرورزی وکشش ِبدان ، ازکجا آمده است ؟ این سراندیشه ایست که درفرهنگ ایران ، در«جشن چهارشنبه سوری» به خود ، شکل داده است ، ولی دراثرمبارزاتی شدید ودرازمدت ، که با این « غایت » ، **معنا** ومحتوای آن شده ، این پیوند میان جشن چهارشنبه سوری، وغایت زندگی درگیتی ، فراموش ساخته شده است ، ولی خودِ آئین ِظاهری جشن ، **ازملت** ، نگاهداشته شده است . امروزه ، رویکرد به **سکولاریته یا « زندگانی زمانی »** ، آتشی است که از زیرخاکستر هزاره ها ، ازهمین جشن وازجشنهای دیگر ایران ، باز افروخته وشعله ور میشود .

افلاطون ، میگوید که « مهرورزیدن به یک خوبی یا ارزش » است که انسان را به آن خوبی وارزش میکشد و تحول میدهد ، و تنها شناخت ِخوبی یا ارزش ، به خودی خود ، برای واقعیت دادن آن خوبی یا ارزش دراجتماع ، بسا نیست . همین اندیشه درفرهنگ ایران ، به گونه ای دیگرگفته شده است . اینکه آتش زندگی که جان باشد ، درانسان ، سرچشمهِ پیدایش « روشنی = بینش » و « گرمی = مهر» است ، به معنای آنست که « **بینش خوبی وارزش ، باید با « مِهربه آن خوبی وارزش ، همراه وهمسرشت باشد »** . شناخت ارزش یک چیزی ، مانند زندگی کردن درگیتی ودرزمان ، کافی نیست ، بلکه باید بدان مهرورزید ، و به طور گوهری بدان کشیده شد . وگرنه ، اگر اکراه یا لاقیدی وبی اعتنائی نسبت به آن ارزش موجود باشد و آن ارزش ، فرعی یا خوار ساخته شود ، آن شناخت ، بی ثمرمی ماند . **برای آنکه چنین ارزشی ، برای انسان برترین ارزش شود ، و بدان ارزش ، مهربورزد ، خدای زندگی ، خودش ، تبدیل به « زندگی در زمان » می یافت** . آنگاهست که زندگی درزمان ، پرستیدنی میشود. درفرهنگ ایران ، خودِ خدا ، تحول می یافت و میشد ومیگشت . **زندگی کردن در زمان ، خدائی میشد** . زندگی در

زمان ، پرستش میشد . پرستاری از زندگی در زمان ، پرستیدن میشد . پرستیدن ، درهزوارش ، به معنای شاد کردن وشاد شدن (شادونیتن) است . و « شاده » نامِ خود خدای زندگی درزمان « رام = جی » هست . شادونین ، به معنای آنست که انسان ، درشادشدن درزندگی درزمان ، « خدا» میشود ، « رام و فیروز» میشود . **جشن چهارشنبه سوری ، برشالوده این غایت بزرگ درایران ، پیدایش یافته است** .

جشن چهارشنبه سوری ، جشن پیدایش زمان وزندگی تازه ، از گوهرِ موسیقی ومهر میباشد . این جشن درواقع ، **چکادِ جشن گاهنبارششم** درسال میباشد . گاهنبارها درفرهنگ ایران ، تخم هائی هستند که **1- آسمان ابری و 2- آب و 3- زمین و 4-گیاه و 5- جانور و6- انسان ، ازآن میرویند** . ازاین روگاهنبارها ، شش گوهر، یا بذرِآفریننده گیتی درزمان هستند . درفرهنگ ایران ، همه جهان هستی ، از آسمان وآب وزمین وگیاه وجانورو انسان(مردم) ، از « انبازی ویاری خدایان باهم ، دراین تخم ها » که « همبغی یا نرسی » نامیده میشد ، پیدایش می یافتند ومیروئیدند .

خدایان ، درزمان ، خودشان ، آسمان وآب وزمین وگیاه وجانورو انسان میشدند، یا خودشان ، درزمان ، تحول به اینها می یافتند .

گوهرخودِ خدایان ، تحول به آسمانی ابری ، وآب ، وزمین ، وگیاه ، وجانور، وانسان ، درروندِ زمان می یافت .

ازگاهنبارپنجم (انبازی پنج خدا باهم) ، **انسان یا مردم** میروئید ، و چکادِ این درختِ پیدایش انسان ، تخمی میآورد که مرکب از« پنج خدا » بود ، و ازانبازی این خدایان باهم ، زمان وزندگی نوین ، یا سال نو وگیتی نو ، پیدایش می یافت .

سال ، درایران دوازه ماهِ سی روزه داشت ، و پنج روز پایانی ، جزو این دوازده ماه، بشمار نمی آمد ، و **این پنج روز، تخمِ پیدایش زمان وزندگی ازنو ، بشمار میآمد** . ازاین رو، این پنجه ، درفلسفه زندگی ایران ودر دین او ، فوق العاده اهمیت داشت . **این خدا نبود که**

گیتی را ازنو خلق میکرد و میآفرید، بلکه این انبازی پنج خدا باهم بود که اصل پیدایش ورویش یا زایش زمان وگیتی ازنو بود .

خدائی ، زندگی را درگیتی وزمان ، خلق نمیکرد ، بلکه خودِ خدایان درانبازی باهم ، زندگی درگیتی **میشدند**. زندگی درزمان درگیتی ، جشن عروسی وزایش خدا درزمان میشد ، وبدینسان ، برترین ارزش را نزد مردم می یافت ، و بدان ارزش، مهرورزیده میشد . البته **این اندیشه پیدایش جهان ازاین همبغی یا انبازی خدایان پنجگانه ، در چهارچوبه معتقدات « میترائیسم » و خودِ زرتشت و یزدانشناسی زرتشتی نمیگنجید** ، وبا مفهوم آفرینش هردوی آنها درتضاد بود . دراین تصویرِ آفرینش ، زمان وزندگی ، استوار براندیشه « **خود زائی** ِ خودِ گیتی وزمان ، ازخودش » بود . (خود زائی ، با خود زدائی فرق دارد) . **خدایان** ، پدیده های فرا- زمانی و فرا جهانی نبودند ، بلکه **خودِ زمان وهستی بودند** .

یزدانشناسی زرتشتی ، راهی جزپذیرش این تقویم واین جشن ها نداشت . ولی کوشید که آنهارا به گونه ای دیگر، تفسیرکند تا اهورامزدا ، درهمین تقویم ، آفریننده آنها بشود . ازاین رو موبدان آمدند وهفده سرود (گاتا) زرتشت را ، به پنج بخش کردند، و نخستین واژه های این پنج بخش را ، نام این پنج روز ساختند، ونامهای کهن را طرد ونفی کردند . بدین سان ، زمان وزندگی ، پیدایشی از سرودهای اهورامزدا میشد که به زرتشت ، وحی کرده است . **با تغییر نامهای این پنج روز ، به عبارت دیگر، سرودهای گاتا ، منشاء آفرینش وخلق جهان شد** . جهان وزمان ، ازسرود وسخن وواژه اهورامزدا ، آفریده شده است ، و دیگر، پیدایش ورویش از « تخم » ، واز« انبازی وهمبغی خدایان » نیست . همه جهان وانسانها باید ازاین به بعد ، طبق سخنان زرتشت واهورامزدا زندگی ورفتارکنند وبیندیشند ، وگرنه ، آفریده اهورامزدا نمی باشند .

خواه ناخواه آفرینش جهان وزمان ، ازواژه یا سخنِ اهورامزدا ، یعنی ازخواست وهمه آگاهی او (روشنی بیکران او) ، به زندگی و اجتماع

وتاریخ و « غایت زندگی درزمان ودرگیتی» وبه حکومت ، معنا ومحتوا وراستای دیگرمیداد .
ازدید گاه امروزه ، تصویرآفرینشِ جهان وزمان ، از« تخم » ، بینش سکولار است ، چون خودِ خداهست که زمان گذرا و زندگی دراین زمان وجسم ، « میگردد » . زمان و تن وجسم ومادیات را نمیتوان بی ارزش دانست ، چون روندِ تحول یابی خود خداهست . **تحول درزمان ، برترین ارزش را دارد و دوست داشتنی است** .
اهورامزدای زرتشت ، فراسوی زمان گذرا هست ، واهورامزدای زرتشت ، فراسوی خودش ، زمان کرانمند را میآفریند وخلق میکند .
البته **تضاد تفسیر زرتشتی از تقویم ، با تقویم کهن** ، آنست که درفرهنگ اصیل ایران ،« زمان » ، این همانی با « رویش پیوسته خدا » دارد ، و طبعا **همه روزها ، اینهمانی با خدایانی داشتند که ازیک تخم میروئیدند** . روزی نبود که اینهمانی با خدائی نداشته باشد .
بنا براین درتقویم زرتشتی ، از روزهائی که نام خدائی را ندارند ، میتوان دریافت که یزدانشناسی زرتشتی با این خدا یان ، مسئله ای بزرگ داشته ، ومیبایستی آنهارا آنقدر تغییر دهد ومسخ سازد ، تا درچهارچوبه آموزه زرتشت ، بگنجد .
شناخت اینگونه تضادها ، بیانگرِ تضاد یزدانشناسی زرتشتی با جهان بینی زنخدائی پیشین هستند ، وازاین تضادها میتوان راه شناختِ جهان بینی یا فرهنگ زنخدائی را گشود .
ازجمله این تناقضات ، همین **پنج روزپایان سال** هستند که ، نه تنها نماد تخمی بودند که جهان نوین ازآن میروئید ومیزائید ، بلکه **همین پنج روز، بافت وغایت زندگی در زمان ودرگیتی را نیز معین میساخت** . ودرست آموزه زرتشت برضدِ این غایت زندگی کردن درزمان درگیتی ، بود ، و **زندگی در زمان را ، رزم ونبرد همیشگی با « اهریمن = اصل زدارکامگی= اصل شرّ » میدانست (نه عروسی وسور)** . زندگی ، به عبارت دیگر، **جهاد**همیشگی با اهریمن است .

این اندیشه به کلی با فرهنگ ایران که غایت زندگی درگیتی ودر زمان را ، « سور » میدانست ، درتضاد بود .
درفرهنگ زنخدائی ایران، غایت زندگی درگیتی ، سور یا جشن یا شادی یا خرّمی بود ، و درست زرتشت ، با آموزه اش ، این غایت زندگی را به کلی تغییرداد .این تغییر درغایت زندگی ، بسیارچشمگیربود . چنانکه هنگامی که گشتاسپ ، به زرتشت گروید ، ارجاسپ ، که ازتغییردین گشتاسپ واعتقاد تازه او به بهشت ودوزخ ، با خبرشد ، بنا برشاهنامه به او پیام داد که :

مرآن پیر ناپاک (زرتشت) را دورکن
برآئین ما بر، یکی **سور کن**

چرا جشن چهارشنبه سوری ، « سوری» نامیده میشود ؟

همانسان که مردم درایران ، نخستین روزهرماه را « جشن ساز» یا « خرّم » میامیدند ، خدای ایران در فرهنگ زنخدائی ، پیکریابی اندیشه « شادی وخرّمی وسورو آشتی» بود . « آشتی، که آ= شائیتی aa-shaaiti» باشد ، به معنای « شادی کردنست ، نه مبارزه وجهاد وپیکار، که **درتقویم زرتشتی ، ازهمان دقیقه نخست ، جنگ با اهریمن آغازمیشود** . ازاین رو ، خدای ایران درفرهنگ زنخدائی ، شاده و فرّخ و **سور** وخرّم نیزنامیده میشد. ازاین رو نیز **جامعه های زنخدائی نیز** ، « **سوری** » **و**« **سورستان** » **و** « **آسوری** » **نامیده میشدند** . « سور وشادی و خرّمی و جشن » ، غایت زندگی در زمان شمرده میشد . درکردی ، به « گل تاج خروس» که همان « گل بستان افروز» باشد که اینهمانی با خدای روزنوزدهم ، ارتا فرورد (= سیمرغ = جانان) دارد ، « **سوراو** » میگویند ، که « سور- آوه » باشد . آوه یا آپه ، نام این زنخدا بود . مثلا ، درتخت جمشید

« **آپادانا** = آپه دان » به معنای « نیایشگاه آپه، یا آوه » است . سوراو، به معنای « خدای جشن ، خدای مهمانی ، خدای عروسی » است ، چنانکه « شادی » هم دراصل، معنای « جشن عروسی » را دارد، و نامِ خودِ این خدا بوده است . نیایشگاه ، شاده ونوشاده ونوشاد، دربلخ ، نیایشگاه این خدا بوده است ، وخانوداده برمکی ، « سدان= تولیت » این نیایشگاه بوده اند . به نائی که درجشن عروسی نواخته میشود ، « سورنای » یا شهنای میگویند ، و شاه ، دراصل ، نام سیمرغ و نام این خدا هست . نام شهربغداد ، « سورا» بوده است که سپس « زاورا » شده است . و« بغداد » دراصل نیز « بغ- دان » نامیده میشده است ،که به معنای نیایشگاه بغ است ، و بغ نیزدراصل ، خدای زن بوده است .

شاعری زرتشتی ، شعری بنام « **درخت آسوریگ** » سروده است ، تا برتری دین زرتشتی را بر دین زنخدائی (خرّمدینی= سوری = آسوری = آشوری) نشان بدهد ، ودراین شعر « درخت آسوریگ»، نماد زنخدائیست ، و« بُـز» ، نماد دین زرتشتی . واژه های گوناگونی نیزهست که هم معنای «خرما» وهم معنای « نی » باهم دارند . علتش نیزآنست که نی وخرما هردو، ازپیکریابیهای این زنخدا بودند . نام درخت سرو نیز، که اینهمانی با « ارتا » دارد،« سور» است . درخت سرو ، « اردوج » نیز نامیده میشود، که « ارتا= وج= تخم ارتا » باشد . در بهمن نامه ، رستم سیمرغی ، میکوشد که بهمن زرتشتی را که دشمنی سخت با سیمرغیان داشت ، به شیوه ای با سیمرغیان ، آشتی بدهد . ازاین رو ، دختر شاه « سور» را برای او خواستگاری میکند . البته این داستان نیزبه خودی خود ، بیان برخورد شدید زنخدائی با دین زرتشتی است ، واین زناشوئی ، به فرجامی شوم کشیده میشود .«**ماهوی سوری**» نیزدرشاهنامه که یزدگرد را میکشد ، درواقع انتقام همین بدرفتاری ساسانیان زرتشتی را با زنخدایان (خرّمدینان) میگیرد . کردهائی که **سورانی** نامیده میشوند ، ادامه دهنده همین فرهنگ بوده اند . سپس **خانواده هائی که**

درشهرها یا دهات ایران ، دیرتر از دیگران ، اسلام آوردند ، « آشوری » خوانده شدند .

ازخود این واژهِ« سور» ، ومعانیش که دراذهان باقی مانده است، میتوان برآیندهای محوری این فرهنگ را بازشناخت . یکی ازمعانی سور، رنگ سرخ و« گل سرخ » هست که گل سوری نامیده میشود و این گل ، ویژه سیمرغ بوده است ، که سپس گل محمدی خوانده شده است .

آمده نوروز ماه ، با گل سوری بهم

باده سوری بگیر، برگل سوری بچم - منوچهری

« سرخ » درفرهنگ ایران ، مادینه است ، چون رنگ خون دررگ است، که اینهمانی با ارتا (سیمرغ) دارد، و خون درسانسکریت « جیو» نامیده میشود ، که به معنای « زندگی » میباشد ، و اساسا ، یک معنای « رنگ »، خون است . رنگ ، به افشره واسانس گیاهان وهمه جانها گفته میشد و با جوهر جهان کار داشت .

ازاین رو ، نام ارتا ، دراشعارحافظ وعبید وخواجوی کرمانی، « گلچهره » است ، و ازاین رو « گل سوری » ،عروس چمن ، عروس بوستان ، عروس حجله باغ خوانده میشده است. رد پای آن دراشعارخواجوی کرمانی باقیست که

گل سوری که عروس چمنش میخوانند

گو، بده باده درحجله ، که سور است اینجا

اکنون که **درچمن(همیشه سبزوتازه)، گل سوری،عروس گشت**

ازدست گل رخان ، می چون ارغوان بگیر

کنون که شد گل سوری، عروس حجله باغ

چه غم زناله شبگیر بلبل سحرش

یا حافظ گوید :

به جلوه گل سوری ، نگاه میکردم

که بود درشب تیره ، به روشنی چراغ

مولوی درباره پیدایش خیال دوست میگوید :

درطالع خود ، که زُهره (رام) ، سوری دارد
درسینه چو داود ، زبوری دارد

این عروسِ جهان هستی ، این دوشیزه زیبائی است که « همچند همه زیبایان جهان زیباهست » و در گوهر هرانسانی، « دین یا اصل زاینده بینش فرد او» است

ای شادی آن شهری ، کش عشق بود سلطان
هرکوی بود بزمی ، هرخانه بود سوری

افزوده براین معنی ، درکردی ، « **سور** » به « **توده گندم درخرمن** » گفته میشود . همچنین به جشن وسورخرمن برداری ، **سورانه** گفته میشود . برداشتن خرمن ، سوراست . این اندیشه چنانچه دیده خواهد شد ، با همین « پنج روز پایان سال » ، ارتباط دارد . مردم ، روزپنجم این پنجه را ، « **درود**» میخواندند که معنای « خرمن » را هم دارد ، که روز چهارم آن ، همین « چهارشنبه سوری » میباشد . معنای دیگرسور، **دلکشی وجاذبیت** است ، که گوهر « کششی این خدا ، واین فرهنگ » را مشخص میسازد . ازسوی دیگر، به « دیوار قلعه، یا دیواردورشهر » ، سور گفته میشود ، چون این خدا ، پیکریابی اندیشه « قداست جان یا گزند ناپذیری زندگی » بوده است . ازاین رو ، پوست و دیوارو مشیمه ، نماد این دفع گزند بوده اند . چنانچه خرد ، نیز همین نقش نگهبانی جان را بازی میکند، دیواروجوشن وسپراست ، و حکومت نیز که نگهبان اجتماع شمرده میشود ، باید همین نقش خرد ، ویا خدای قداست جان را بازی کنند .

نامهای پنج روز، پنجه پایان سال
که روزچهارمش، « چهارشنبه سوری » هست
1-آفرین 2–فرّخ 3– فیروز 4-رامِشت 5- درود
پـیـتـک = خمسه مسترقه = فَروردگان

یکی ازنامهای این «پنج روز افزوده» بر دوازده ماه ، فروردگان = فروردیان = پوردیان = fravarti -kaan است . پسوندِ کانا ، کانیا ، گانیا، گانا ، هم معنای **نی** وهم معنای دو**شیزه** را دارد . فرورد ، که همان فروهر باشد ، به معنای « اصل تحول وشدن وگشتن » است که اصل آفرینندگی است . آفریدن ، خلق کردن نبود ، بلکه تحول یابی بود . **خدا ، خلق نمیکرد ، بلکه تحول می یافت ومی گشت و میشد** .
بنا براین « **فروردگان** » ، به معنای زهدان وسرچشمه تحول یابی ، یا گشتگاه میباشد . البته این زایش وپیدایش جهان وزمان ، اینهمانی با « موسیقی وجشن ونی نوازی » داشت .
درتبری ، به پنجه مسترقه ، « **پیتـک** » گفته میشود . و« پیت کاله » به جغد گفته میشود، که مرغ بهمن ، اصل خرد درهرانسانیست ، ونام دیگر بهمن ، اصل خرد ، « بزمونه » است که هم به معنای « اصل بزم » وهم به معنای « اصل زایش » است .
« پیت » ، درسانسکریت به معنای « زهدان » است ، و به گلو، پیتی گفته میشود . گلو(= گرو) همان نای است ، وفیت وفیته ک نیز نام نی وسوت است . **این پنج روز، نائی است که بانگش ، زمان وزندگی نورا ازنو مینوازد ومی زاید** . وخود واژهِ جشن ، به معنای « نوای نی » است .
ابوریحان بیرونی ، نامهای گوناگونی را که درایران برای این پنج روز رایج بوده است ، درآثارالباقیه آورده است که به کلی با نامهائی که زرتشتیان بدان میدهند ، فرق دارد ، ولی به دشواری میتوان این نامهائی را که ابوریحان آورده است بازسازی کرد . ولی **نامهای این پنج روز ، میان مردمان باقیمانده بوده است** ، و درلغت نامه ها ، ثبت گردیده ، و با این نامها ، به خوبی میتوان تصویر نخستین را بازسازی کرد .
من این نام ها را از برهان قاطع وسایرلغت نامه ها ، یافته ام . **نامهای این پنج روز**، که گوهروطبیعت زندگی درزمان وغایت زندگی درزمان را درفرهنگ ایران معین میسازند ، عبارتند از :

1- نخستین روزِ پنجه را ، « **آفرین** » مینامیده اند
2- دومین روز پنجه را ، « **فرّخ** »
3- سومین روز پنجه را ، **فیروز** (پیروز= هما = سیمرغ)
4- چهارمین روزپنجه را که **چهارشنبه سوری** شده است ،« **رامِشت**» مینامیدند ، که به معنای « رامشگر، خنیاگر» است ، واهل فارس بنا برابوریحان بیرونی درآثارالباقیه ، اورا « **وَنـا زن** » مینامیده اند ، که « رام » باشد که درباختر ، ونوس ، ودرعربی ، زُهره نامیده میشود.
5- روز پنجم پنجه را « درود » مینامیدند

مردم ، درعصرروزسوّم (عصر= سرشب = شاهین= سئنا= سیمرغ) که« روزپیروز » باشد ، آتش میافروختند ، و برآتش میگذشتند . پیروز که درکردی نام « هما » یعنی سیمرغ است ، « **آذرفروز**» هست . **آذرفروز ، معنای مبدع ونوآورو آفریننده را داشته است** . بهمن وسیمرغ (= عنقا، هما ، سمندرو ققنس) ، آذرفروزند. **آتش ، اصل روشنی (= بینش) وگرمی (= مهر) است** . گذرکردن از درون آتش ازروزِ« فیروز» به « روزهای رام وبهرام » که درپی میآیند ، چه معنائی داشت ؟ **گذشتن ازآتش، معنای تحول یافتن ، آتش ، به روشنی (بینش وراستی) وگرمی (مهر) را دارد** .

دراینجا به بررسی ، سه روز آخرکه روزسوم ، پیروز و روزچهارم ، رامِشت (رام نی نوازیا رام چنگ زن) وروزپنج ، «درود» ، که درواقع ، بهرام (روزبه یا بهروز) باشد ، پرداخته میشود .

عصر، یا درسرشبِ روزسوّم فروردگان ، که روز پیروز، روز سیمرغ باشد، آذرها افروخته میشدند . سیمرغ ، با زدن بالش ، باد می وزد و آتش را میافروزد . این آتش که افروخته شد ، ازآن « رام وبهرام »، پیدایش می یابند که روز چهارم (رامشت = رامشگر) و روزپنجم (درود = بهرام) باشند . این سه ، درانبازی با هم ، پیروز و بهروزند . بنا برابوریحان ، اهل فارس ، روزچهارم را « **وَنا زن** » مینامیدند . « وَن » درمنتهی الارب ، چنگیست که با انگشت مینوازند

. بنا برفیروزآبادی ، « وَنه » یا معریش « وَنج » ، قسمی تار از ذوی الاوتار یا قسمی سنج یا عود یا **مزمر**(مزمار= نی) است . این معنای آخری ، معنای اصلی « وَنا » بوده است که سپس به چنگ وعود و تارنیز گفته اند، چون نواختن نی ، اصل همه آلات موسیقی شمرده میشده است . درسانسکریت ، « وان = vaan » به معانی ، چوب ، عشق ، پرستش هست، و وانسه (vansa) به معنای نی ، چوب نی ، چوب میباشد .

دراوستا به درخت ، « ونه = vana» گفته میشود . این واژه ، باید همان واژه « وین » باشد که نام نی بوده است (مانندِ بینی) . درهرحال ، نام «رام » نزد ابوریحان درآثارالباقیه ، **رام جیت** است ، که به معنای « **رام نی نواز**» میباشد . **رام ، خدای موسیقی وشعرورقص وآوازو شناخت بوده است** . افزوده برآن که اصل زمان وزندگی نیزهست ، ونام دیگرش که « جی » میباشد ، به معنای « زندگی » است . پس روز چهارم فروردگان ، « رامِشت » همان خدای رامشگروزمان وزندگیست ، و « ونا زن » ، دراصل به معنای نی نواز است که میتواند چنگ نواز وعودزن وتارزن ... نیز باشد .

روز پنجم فروردگان ، « درود» خوانده میشود . درودن ، معمولا به معنای درویدن آورده میشود . درود ، که دراوستا druvataat باشد ،، از درودنست که بریدن غله با داس است . خرمن را باید برید و دروید . ولی **این اندیشه با زمان پیوسته ، که گوهر « رام » زنخدای زمانست ، نمیخواند**. علت نیزآنست که این واژه « دومعنا » داشته است ، و معنای دومش درفارسی ، فراموش ساخته شده است. ولی درکردی هردو معنای آن بجا مانده است . درکردی ، دوریان ، هم به معنای درویدن و هم به معنای **دوختن** است .دوراندن ، به معنای درویدن و دوختن است . دوراو به معنای **دوخته**است . درونه ، درویدن با داس است . درومان و دورین ، دوخت و دوز است . درپایان زمان یا سال ، هم خرمن وخوشه ، بریده میشود وهم بلافاصله درکاشتن ونطفه انداختن ، دوخته وپیوسته میشود . این معنا ی « درود

» ، در سیستان به خوبی درآئین عروسی، بجای باقی مانده است . درسیستان ،**درود بُردن** ، به رفتن دسته جمعی خانواده داماد به خانه عروس ، برای آوردن عروس به خانه داماد گفته میشود . این مراسم در روز قبل ازعروسی وروزی انجام داده میشود که شبش حنا بندان و شب بعدش ، عروسی است (کتاب فرهنگ سجستان، خُمک) . درقاین نیز ، به خونچه عروسی ، درود گفته میشود . بخوبی دیده میشود که **درود** ، **تنها** « **وداع** » **وجدائی همیشگی نیست** ، **بلکه** « **وداعیست که بلافاصله نیز، وصال وپیوستن** » **هست** . دراین روز ، عروس به خانواده داماد میرود، وبا او (رام وبهرام = اصل یا جفت پیدایش جهان هستی) می پیوندد ، ودرمیان همین شبِ جشن عروسی ، نطفه وتخم روزنو ، نهاده میشود ، و صبح گاهان ، نوروز یا روز نو وزمان نو ، زاده میشود .